

شنگری

سال دوهزار و چهار بود که متنی را زیر نام شنگری خواندم. بعدها برایم روشن شد که آن متن پیشنویس رمان شنگری بوده است.

متن کامل رمان شنگری را مدتی پس از چاپ و نشر آن در جنوری سال دوهزار و نه میلادی از سوی انتشارات شاهنامه به دست آوردم.

شنگری قصه دختر بست که پیش از تولدش نامزد مردی از دهکده مادریش شده است. نویسنده رمان شنگری با تکیه بر شگردهای شرقی قصه در قصه و آمیختن روایت با افسانه ها و اسطوره جلوه های جالبی آفریده است:

باستانشناسان در جایی که نشانه های قدیمترین تمدن زیر خاک خفته را میجویند، با مردمی مواجه میشوند که برای موتر سرویس به تصور حیوان بزرگی گاه می آورند. و همین گونه برای محکوم شدن انسانی در جامعه غرق در خرافات و سنت کافیت که کسی پشت ناخن کودکی را بخواند و به سادگی حکم صادر کند. نه دادگاهی در کار است و نه دادخواهی.

چیزی را که برای نخستین بار در یک رمان با آن مواجه شدم به کار گیری نمادین نامها بود. تقریباً در کل داستان نامهای مردان بیانگر قدرت، اقتدار، شاهی و فرمانروایی اند و نامهایی زنان فقط و فقط زینتی.

نویسنده رمان شنگری از اسطوره های فارسی چون اثاث خانه خودش استفاده میکند و با لهجه های متفاوت فارسی بیانش را رنگینی میبخشد.

گل افروز همه جا از خانه خودش گرفته تا خانه شوهر و محیط پر از فراز و نشیب غریب است و آرا از غربت در دبار برون به غربت بی سرانجام دیگری در وطنش پناه آورده است. شیرو خسرو در ایران به جرم هیچ اعدام میشوند و زینت در سرنوشت بی سرنوشت هزاران غریب و آواره گم میشود. روایتگر شنگری پرگو نیست. او عشق، ایثار، جنگ، مقاومت، تجاوز و خشونت را با ایجاز بیان می کند و سری به گوشه های مختلف جامعه خودش میزند بی هیچ حکم مطلق. در شنگری قوم و ملت خوب و بد نمیتوان یافت، نه مقاومتگران خوب مطلق استند و نه حتا عساکر تجاوزگر بد مطلق.

وقتی پس از خواندن، کتاب را به زمین گذاشتم، روشنترین احساسم این بود که سنت، خرافات مذهبی و تقابل ایدئالوژیها رنگهای تابلوی بربادی اند.

احمد میرچه

